



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریکی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

# رویکرد «منطقی - تاریخی»

و

## تولید کالایی ساده

حسن آزاد



اسفند ۱۳۹۸

انگلز در بیست و یکم ماه مه ۱۸۹۵ در نامه‌ای به کائوتسکی نوشت که دو مقاله را برای انتشار در نشریه‌ی تئوریک حزب سوسیال دموکرات آماده کرده است: مقاله اول تحت عنوان «قانون ارزش و نرخ سود» بعد از مرگ انگلز در پنجم اوت در همان نشریه به چاپ رسید و از مقاله دوم که قرار بود به نقش بورس بعد از سال ۱۸۶۵ بپردازد فقط طرح خلاصه‌ای بجا مانده است. [۱]

هدف انگلز از انتشار این مقاله پاسخ به پرسش و ایرادی بود که افرادی مانند کنراد اشمیت و ورنر سومبارت درباره‌ی رابطه‌ی جلد اول و سوم کتاب سرمایه مطرح می‌کردند. این پرسش که اگر در جامعه‌ی سرمایه‌داری کالاها به‌طور واقعی به‌قیمت تولیدشان به‌فروش می‌رسند، لاجرم ارزش آن‌ها فاقد عینیت و برساخته‌ای است منطقی و ضروری [necessary fiction] برای توضیح قیمت تولید آنها. [۲]

او در یازدهم مارس ۱۸۹۵ در نامه‌ای به سومبارت توصیه می‌کند، در کتابی که در دست نگارش دارد به تحقیق درباره‌ی تاریخ مبادله بپردازد:

«در آن زمان ارزش بی‌واسطه وجودی واقعی داشت. ما می‌دانیم که تحقق بلاواسطه‌ی ارزش در مبادله پایان گرفته است و دیگر وجود ندارد. من فکر نمی‌کنم نشان دادن این حلقه‌های واسطه برای شما دشواری ویژه‌ای ایجاد کند. حلقه‌های واسطه‌ی که ارزش بلاواسطه واقعی را به ارزش محصولات سرمایه‌داری، که اساساً پوشیده و پنهان است، بدل می‌کنند. و اقتصاددانان ما وجود آن را به سادگی انکار می‌کنند. یک بازنمایی تاریخی واقعی از این فرایند به مطالعه‌ی جدی نیاز دارد و در عوض به نتیجه‌ای ارزنده نیز دست می‌یابد و برای کتاب «سرمایه» پیوستی است بسیار گرانبهادر». [۳]

نکات مهم مقاله‌ی انگلز را می‌توان به ترتیب زیر خلاصه کرد:

۱- به نظر انگلز قانون ارزش صرفاً به شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تعلق ندارد و در تمام موارد تولید کالایی ساده مشاهده می‌شود، صرف‌نظر از این‌که در چارچوب کدام شکل‌بندی اجتماعی - اقتصادی و در پیوند با چه شیوه‌های تولید دیگری وجود داشته باشد: «قانون ارزش مارکس، مانند هر قانون اقتصادی دیگر، به‌طور فراگیر، برای تمام دوران تولید کالایی ساده [۴] معتبر است، یعنی تا زمانی‌که این شیوه‌ی تولید با ظهور شکل سرمایه‌داری، تولید دست‌خوش تغییر می‌شود». [۵]

در نگاه اول به نظر می‌رسد انگلز قانون ارزش را برای تولید کالایی ساده صرفاً در آستانه گذار به سرمایه‌داری معتبر می‌داند، اما در سطور بعدی او ارزش را به‌عنوان خصلت عام تولید کالایی ساده در یک گستره‌ی طولانی تاریخی معرفی می‌کند: «بنابراین قانون ارزش مارکسی برای دوره‌ای اعتبار عام اقتصادی دارد که از ابتدای تبدیل محصولات به کالا در مبادله آغاز شده و تا سده‌ی پانزدهم عصر ما ادامه می‌یابد. اما قدمت مبادله‌ی کالاها به پیش از کل تاریخ مکتوب می‌رسد، که در مصر دست‌کم به ۳۵۰۰ سال، شاید ۵۰۰۰ سال، و در بابل

به ۴۰۰۰ یا شاید حتی به ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد بازمی‌گردد. به این ترتیب، قانون ارزش برای یک دوره‌ی پنج تا هفت‌هزار ساله حاکم بوده است.» [۶]

۲ - تولیدکنندگان کالایی ساده از میزان کار مصرف‌شده برای تولید کالاها اطلاع دارند، و کالاهایی با مقدار برابر کار را با یکدیگر مبادله می‌کنند: «از این‌رو، برای دهقان سده‌ی میانه، زمان کار لازم برای ساختن اشیایی که از طریق مبادله به‌دست می‌آورد کاملاً و به دقت معلوم بود... در تمام دوره‌ی اقتصاد طبیعی دهقانی، هیچ مبادله دیگری به‌جز مبادله‌ای که در آن مقادیر کالاها مبادله‌شده بیش از پیش بنا به مقدار کار نهفته در آن‌ها سنجیده می‌شد، ممکن نبود... همین امر در خصوص مبادله بین محصولات دهقانان و صنعت‌گران شهری نیز صدق می‌کرد.» [۷]

انگلس می‌پذیرد که این امر در مورد کالاهایی مانند محصولات کشاورزی و احشام که طبیعت در تولید آن‌ها نقش مهم‌تری را ایفا می‌کند (یعنی فرایند تولید از فرایند کار طولانی‌تر است) دشوارتر است: «آگاهی در این‌باره تنها از طریق تخمین تقریبی درازمدت، جستجوی کورمال کورمال در تاریکی و هشیاری از طریق تحمل زبان به‌دست آمد.» [۸]

ورود پول به مبادله، مداخله سرمایه‌ی ربایی، بهره‌کشی مالیاتی و تجارتِ راه دور عواملی هستند که در طول تاریخ شفافیت و رابطه‌ی مستقیم بین کار و ارزش کالاها را مخدوش می‌کنند. [۹]

۳ - تکرار روش منطقی - تاریخی: در این‌جا نه تنها با یک فرایند منطقی ناب، بلکه با یک فرایند تاریخی و بازتاب تبیینی آن در اندیشه، یعنی تعقیب منطقی پیوندهای درونی آن سر و کار داریم.» [۱۰]

## مارکس و تولید کالایی ساده

مارکس اصطلاح تولید کالایی ساده را به‌کار نبرده است. در آثار او یک‌بار در جلد سوم کتاب سرمایه این اصطلاح را مشاهده می‌کنیم، که درواقع به یک متن تقریباً دو صفحه‌ای تعلق دارد، که انگلس به متن اصلی اضافه کرده است. [۱۱] و بار دیگر در برگردان انگلیسی جلد دوم «نظریه‌های ارزش/اضافی»؛ در این‌مورد، مراجعه به متن آلمانی نشان می‌دهد که ترجمه‌ی این اصطلاح با دقت انجام نگرفته است. در متن آلمانی داریم: «blosse Warenproduktion» به‌معنای تولید کالایی ناب یا محض (به‌جای تولید کالایی ساده einfache Warenproduktion)، این اصطلاح در متن انگلیسی به اشتباه به تولید کالایی ساده ترجمه شده است. [۱۲]

اما از لحاظ مضمون، مارکس در موارد متعددی به تولید کالایی ساده می‌پردازد، که من در این‌جا به دو نمونه‌ی آن اشاره می‌کنم:

**نخست -** درباره‌ی مستعمره‌نشینان امریکای شمالی:

«بنیان مستعمره‌نشین آزاد در آن است که مجموع زمین‌ها ملک عموم مردم به‌شمار می‌آید و هر مستعمره‌نشین می‌تواند قطعه‌ای از آن را به‌صورت ملک و وسیله‌ی بهره‌برداری خصوصی خود درآورد، بدون آن که مانع انجام همین کار از طرف مستعمره‌نشین بعدی گردد... آمریکائیان آزاد در حین کشت و کار زمین خویش می‌توانند به کارهای دیگری نیز بپردازند. معمولاً قسمتی از اساس و کارافزاری که مورد استفاده‌ی آنان قرار می‌گیرد به‌وسیله‌ی خودشان ساخته می‌شود. آنان اکثراً خانه‌های خویش را خود می‌سازند و حاصل صنعت ویژه‌ی خویش را به بازارهای دور می‌برند... اما در مستعمرات، وضع شکل دیگری دارد. رژیم سرمایه‌داری در این نواحی همه جا به این مانع برمی‌خورد که تولیدکننده به‌مثابه صاحب اختیار شرایط کار خویش، به‌جای آن که سرمایه‌دار را ممتول کند، از راه کار شخصی نیازهای خود را برآورده می‌کند. تضادی که بین این دو نظام کاملاً متفاوت وجود دارد، عملاً در مبارزه‌ای که میان این دو نظام درمی‌گیرد، نمایان می‌شود.» [۱۳]

در ایالات شمالی آمریکا، این شکل در کنار پیشه‌وران و بازرگانانی که فاقد امتیازهای انحصاری سلطنتی بودند، قرار داشت. تا سال ۱۷۸۰، تولید کالایی ساده هشتاد درصد نیروی کار را دربرمی‌گرفت و شکل مسلط تولید بود. [۱۴] اما در ایالات جنوبی، برده‌داری غلبه داشت.

## دوم - مساله‌ی تبدیل تاریخی

مارکس در جلد سوم سرمایه، فصل دهم تحت عنوان «هم‌تراز شدن نرخ عمومی سود از طریق رقابت» درباره‌ی رابطه‌ی بین ارزش و تولید کالایی ساده اشاره‌ای دارد. مشابه نظر انگلس، که او نیز در نوشته‌ی خود به آن استناد می‌کند: «به این ترتیب، مبادله‌ی کالاها به ارزش خود، یا تقریباً به ارزش خود، منطبق با مرحله‌ی پایین‌تری از تکامل می‌شود، تا مبادله به قیمت تولید که برای آن، درجه‌ی معینی از تکامل سرمایه‌داری لازم است... صرف‌نظر از راهی که در آن قانون ارزش قیمت‌ها و تغییرات‌شان را تنظیم می‌کند، بسیار درست است که ارزش کالاها نه تنها از لحاظ نظری، بلکه هم‌چنین از لحاظ تاریخی مقدم بر قیمت‌های تولید دانسته شوند. این رابطه وضعیتی را نشان می‌دهد که در آن وسایل تولید به کارگر تعلق دارند، و وضعیت یادشده هم در جهان باستان و هم در جهان مدرن، در میان دهقانان مالک زمین و پیشه‌ورانی که برای خود کار می‌کنند، یافت می‌شود.» [۱۵]

مارکس در این نقل قول وجود قانون ارزش در تولید کالایی ساده را تایید می‌کند، و این که به‌علت ترکیب ارگانیک برابر میان رشته‌های تولیدی مختلف در این شکل، قیمت‌ها از ارزش‌ها انحرافی ندارند و کالاها به‌طور واقعی به ارزش‌شان به‌فروش می‌رسند. درحالی‌که، در جامعه سرمایه‌داری به‌خاطر نابرابری ترکیب ارگانیک سرمایه، قیمت‌ها از ارزش‌ها تفاوت بیش‌تری پیدا می‌کنند و کالاها به‌قیمت تولیدشان در بازار عرضه می‌شوند. این تقدم تاریخی ارزش در تولید کالایی ساده بر قیمت تولید در جامعه‌ی سرمایه‌داری به «مساله تبدیل تاریخی» شهرت یافته است.

به هر حال، این اظهار نظر از جانب مارکس غیر معمول به نظر می‌رسد، و روشن نیست که او با این تمثیل، هدفی آموزشی را دنبال می‌کند، یا خود به این دیدگاه باور دارد. او در آثار خود ارزش را به دو معنا به کار می‌برد: یک معنای محدود و ویژه مختص سرمایه‌داری و یک معنای گسترده برای جوامع پیش سرمایه‌داری. در این معنای دوم، منظور صرفاً توزیع کار بین رشته‌های مختلف تولید برحسب نیاز اجتماعی است. اما نقل قول فوق در چارچوب هیچ‌یک از این دو معنا قابل توضیح نیست. مولفین بعد از جنگ دوم جهانی نیز غالباً این دیدگاه را برخلاف اصول و گزاره‌هایی می‌دانند که مارکس درباره‌ی ارزش بیان کرده است. پذیرفتن نظر انگلس درباره‌ی تولید کالایی ساده برای روش مارکس و خوانش کتاب سرمایه پی‌آمدهای زیر را دربردارد:

**الف -** چهار فصل اول کتاب سرمایه بر اساس «تولید کالایی ساده» و تبدیل آن به تولید سرمایه‌داری نوشته شده است.

**ب -** جامعه‌ی «تولید کالایی ساده» از قانون ارزش تبعیت می‌کند.

**ج -** مساله تبدیل تاریخی [Historical Transformation Problem] به نظر انگلس در تولید کالایی ساده کالاها به ارزش خود، و در تولید سرمایه‌داری به قیمت تولیدشان به فروش می‌رسند، این امر به مساله‌ی تبدیل ارزش به قیمت، یک جنبه‌ی تاریخی می‌بخشد.

بررسی مساله‌ی تبدیل تاریخی، خود به نوشته‌ی جداگانه‌ای نیاز دارد. از این رو در دو بخش بعدی، به ارزیابی پی‌آمدهای «الف» و «ب» در مقایسه با نظرات خود مارکس و منطق قانون ارزش می‌پردازیم. پس از آن پیوند تولید کالایی ساده و قانون ارزش را در پرتو مطالعات و یافته‌های تاریخی و تجربی اخیر بررسی می‌کنیم و بالاخره در بخش پایانی، به ارزیابی دیدگاه انگلس و رابطه‌ی آن با روش منطقی - تاریخی نگاهی دوباره می‌اندازیم.

### مقوله‌های آغازین بازنمایی در «سرمایه» و تولید کالایی ساده

موضوع بررسی مارکس در کتاب سرمایه، شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری [۱۶]، هم‌چون یک کلیت است. او در مرحله‌ی تحقیق، کلیت را به لحظه‌های سازنده‌اش تجزیه می‌کند، سپس به شناسایی رابطه‌ی درونی بین آن‌ها و جایگاهشان در درون کلیت می‌پردازد. در مرحله‌ی بازنمایی، با روش منطقی از مجردترین مقوله در جهت مقولات مشخص‌تر حرکت می‌کند تا روابط درونی میان لحظات سازنده‌ی کلیت به شکل نظری بازسازی شود. با این توصیف نقطه‌ی عزیمت بازنمایی نمی‌تواند مقولاتی باشد که به شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تعلق ندارند (مانند تولید کالایی ساده). این نکته به روشنی از فحوای کلام مارکس در فصل‌های آغازین سرمایه مستفاد می‌شود. به عنوان نمونه، این موضوع که کالا شکل ابتدایی یا سلولی ثروت در جامعه‌ی سرمایه‌داری به شمار می‌آید. [۱۷]

کالا، پول و سرمایه سه شکل مختلف از ارزش به‌شمار می‌آیند. مارکس از ساده‌ترین مقوله یعنی کالا عزیمت می‌کند و سپس به ترتیب پول و سرمایه را استنتاج می‌کند تا به روند تولید سرمایه‌داری بپردازد. سطح تجرید مناسب برای این حرکت «گردش ساده‌ی کالایی» است، هم‌چون تجریدی از روند تولید سرمایه‌داری:

«گردش ساده بیش‌تر یک حوزه‌ی مجرد از مجموعه فرآیندهای تولید بورژوایی است، که از طریق تعینات ویژه، خود را هم‌چون لحظه و شکل پدیداری فرایندی که در پشت سر آن قرار دارد، و خود محصول آن است، نشان می‌دهد.» [۱۸]

مارکس در *گروندریسه و دست‌نوشته‌ها* «در نقد اقتصاد سیاسی» اصطلاح گردش ساده کالایی را تکرار می‌کند، درحالی‌که از تولید کالایی ساده هیچ‌گاه نام نمی‌برد. [۱۹] گردش ساده کالایی، شکل مجرد نظام مبادله سرمایه‌داری است که در آن عوامل مبادله صرفاً هم‌چون دارندگان کالا و برخوردار از برابری حقوقی و سیاسی ظاهر می‌شوند، در این سطح از تجرید تعلق طبقاتی آن‌ها در نظر گرفته نمی‌شود. گردش ساده ظاهراً مستقل به‌نظر می‌رسد، اما قادر به بازتولید خود نیست و به فرآیند تولید سرمایه‌داری نیاز دارد. گردش ساده کالایی هم پیش‌شرط تبدیل پول به سرمایه است و هم نتیجه‌ی سرمایه، و از این‌رو سطح تجرید مناسبی است برای حرکت منطقی از کالا به پول و از پول به سرمایه. در فصل نخست، گردش ساده بدون پول و دارندگان کالا در نظر گرفته می‌شود، در فصل دوم، دارندگان کالا وارد صحنه می‌شوند، و استنتاج پول از کالا کامل می‌شود. مارکس در فصل سوم در چارچوب گردش ساده به کارکردهای پول می‌پردازد. و بالاخره در فصل چهارم، بر بستر گردش ساده‌ی کالایی، از فرمول عام سرمایه، سرمایه‌ی مولد را استنتاج می‌کند. [۲۰]

## قانون ارزش و تولید کالایی ساده

در آثار مارکس موارد متعددی وجود دارد، که برخلاف نظر انگلس و نقل قولی از خود او که مورد استناد انگلس قرار گرفت، قانون ارزش به‌عنوان ویژگی انحصاری شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری معرفی می‌شود. اما من در این‌جا به ذکر سه نمونه بسنده می‌کنم:

۱ - رابرت تورنس [Robert Torrens] به پیروی از آدام اسمیت بر این باور بود که قانون ارزش صرفاً در جوامع اولیه حاکم است، که در آن‌ها هنوز مالکیت بر زمین و سرمایه شکل نگرفته، و مبادله‌کنندگان کالا خود مالک آن نیز به‌شمار می‌آیند. مارکس در پاسخ به او چنین می‌نویسد: «محصول صرفاً هنگامی شکل کالا پیدا می‌کند که تمام محصول به ارزش مبادله تبدیل شود، و هم‌چنین تمام اجزاء لازم برای تولید آن نیز به‌عنوان کالا به روند تولید وارد شوند، یعنی صرفاً بر پایه‌ی تکوین تولید سرمایه‌داری.» [۲۱]

۲ - برابری کارهایی که صرف تولید کالاهای مختلف می‌شوند: «با این‌همه ارسطو نمی‌توانست با کندوکاو در شکل ارزش این واقعیت را استنتاج کند که تمامی کارها، در شکل ارزش کالا، به‌عنوان کار انسانی برابر و

بنابراین به عنوان کاری هم سنگ متجلی می شوند، چرا که شالوده‌ی جامعه یونان بر کار برده‌ها استوار بود ... این امر تنها در جامعه‌ای امکان پذیر است که شکل کالایی شکل عام محصول کار و در نتیجه مناسبات بین انسان‌ها به عنوان دارندگان کالاها، مناسبات مسلط اجتماعی باشد.» [۲۲]

۳ - کار مجرد به عنوان جوهر ارزش: «از سوی دیگر تصور کار مجرد، فقط نتیجه‌ی ذهنی کلیت مشخصی از کارها نیست. بی تفاوتی نسبت به کار معین، مخصوص شکل ویژه‌ای از جامعه است که در آن افراد به آسانی می توانند از کاری به کار دیگر روی آورند و اشتغال به نوع معینی از کار برای آن‌ها تصادفی و از این رو کم اهمیت است. در چنین جامعه‌ای نه تنها مقوله‌ی کار، بلکه کار واقعی در حکم ابزار ایجاد ثروت به طور کلی است و پیوند ارگانیک خود را با افراد به شکل خاص از دست داده است. چنین وضعی در پیشرفته ترین و جدیدترین شکل جامعه‌ی بورژوازی در ایالات متحده وجود دارد.» [۲۳]

اکنون از مرور نقل قول‌ها فراتر برویم و از منظر منطق قانون ارزش صحت و سقم سخنان انگلس را ارزیابی کنیم:

ا. به باور انگلس تولیدکنندگان مستقل از میزان کار مصرف شده در محصولات خود و دیگران به دقت اطلاع دارند. ممکن است این سخن برای تعداد انگشت شماری از کالاها و در مکانی محدود صادق باشد، اما برای تعداد بیش تری از کالاها و در پهنه‌ی جغرافیایی وسیع تر به امری غیرممکن بدل می شود. انگلس خود نیز به مشکلاتی بر سر راه آگاهی از میزان کار مصرف شده در کالاها اشاره می کند، مانند محصولات کشاورزی، احشام، پول، سرمایه‌ی ربایی، بهره‌کشی مالیاتی و تجارت راه دور.

II. قانون ارزش بر پایه‌ی برابری حقوقی دارندگان کالا استوار است، درحالی که در جوامع پیش سرمایه‌داری امتیازات و نابرابری‌های گوناگون حقوقی، سیاسی و مذهبی حکم فرما بود (به نظر مارکس درباره‌ی محدودیت ارسطو در درک ارزش مراجعه کنید، سرمایه، جلد اول، ص ۸۹).

III. قانون ارزش محصول مناسبات اجتماعی معین و مستقل از اراده و آگاهی افراد است. به عنوان نمونه، مقدار کار مصرف شده برای هر کالا تابع زمان کار میانگین از لحاظ اجتماعی لازم برای تولید آن است، یک مقیاس اجتماعی که از طریق رقابت بین واحدهای تولید در آن رشته تعیین می شود، و مانند یک نیروی جبری از خارج بر واحدهای تولید و عاملین اجتماعی اعمال می شود. این مقیاس اجتماعی با زمان کاری که این یا آن تولیدکننده‌ی منفرد برای کالا مصرف می کنند تفاوت آشکاری دارد.

IV. یکی از موارد سلطه‌ی قانون ارزش بر روابط تولید، مراجعه اجباری واحدهای تولید به بازار است: یعنی تمام محصول، و نه مازاد بر مصرف خانوار، به کالا بدل شود، و تولیدکننده صرفاً با فروش محصولات خود، بتواند نیازهای مصرفی خود و خانواده‌اش را در بازار برآورده کند. یعنی تولید برای مصرف کاملاً جای خود را به تولید

برای فروش بدهد (به عبارتی تمام اقلام خروجی به کالا بدل شوند). و همچنین، تمام اقلام ورودی شامل مواد خام و اولیه و وسائل تولید (تولید کالایی ساده از کار مزدی استفاده نمی‌کند) نیز به صورت کالا وارد روند تولید شوند. در پژوهش‌های دهه‌ی هشتاد قرن بیستم درباره‌ی تولید کالایی ساده این امر به شکل تمایز بین دو نوع تولید کالایی بیان شده است: تولید کالایی خُرد [Petty Commodity Production] که فقط مازاد محصول به کالا تبدیل می‌شود و تولید کالایی ساده [Simple Commodity Production] که تمامی محصول به صورت کالا به بازار عرضه می‌شود. این تمایز در میان پیروان رابرت برنر به صورت تمایز بین دو شکل از بازار بیان می‌شود: بازار هم‌چون فرصت برای تولید کالایی خرد و بازار هم‌چون اجبار معادل تولید کالایی ساده.

۷. شکل‌گیری کار مجرد هم‌چون جوهر ارزش، مستلزم برابری کارهای مختلف (به عنوان مثال خیاطی، نجاری، کفاشی و...) در جریان مبادله است. اما برابری کارهای گوناگون در جریان مبادله خود به دو پیش شرط نیاز دارد: نخست - برابری حقوقی دارندگان کالا. دوم - تحرک و مهاجرت سرمایه و متعاقب آن کار از رشته‌ای به رشته‌ی دیگر از تولید، در جهت برقراری این برابری. چون نابرابری الزاما به سود یک طرف مبادله و زیان طرف دیگر تمام می‌شود، و مهاجرت سرمایه‌ها به رشته‌ی سودآور می‌تواند در راستای برقراری دوباره موازنه و برابری عمل کند (نقل قول شماره ۳ از مارکس در گروندریسه).

اما در تولید کالایی ساده افراد با کار خود پیوندی استوار دارند و جابه‌جایی از یک شاخه به شاخه‌ی دیگر تولید بسیار دشوار و کم‌تر امکان‌پذیر است.

### پژوهش‌های تاریخی و تجربی درباره‌ی تولید کالایی ساده

در دهه‌های هفتاد و هشتاد قرن گذشته مطالعات و تحقیقات متعددی درباره‌ی تولید کالایی ساده انجام گرفت. مطالعات دهه‌ی هفتاد تحت تاثیر نظرات آلتوسر در زمینه‌ی شیوه‌های تولید و مفصل‌بندی بین آن‌ها قرار داشت و به طور عمده به بریتانیا محدود می‌شد. متأسفانه، مطالعات این دوره به انحرافات کارکردگرایانه و غایت‌گرایانه و نادیده گرفتن مناسبات طبقاتی دچار شد و به نتایج قابل توجهی نرسید. دهه‌ی هشتاد، با توجه به رشد چشم‌گیر سرمایه‌داری در برخی کشورهای جهان سوم و وسعت بیش از انتظار تولید کالایی ساده در شکل‌بندی اقتصادی این جوامع و تاثیر آن در شتاب‌بخشیدن یا کندکردن رشد سرمایه‌داری، نظر محققین را به این شکل اقتصادی جلب کرد. این بار پژوهش‌گران به بریتانیا محدود نمی‌شدند و موضوع تحقیق هم مطالعات میدانی در کشورهای مختلف بود. در سال‌های بعد نیز این مطالعات با شدت کمتر و به شکل پراکنده ادامه پیدا کرد. در ابتدا نگاهی بیاندازیم به بحث درباره‌ی مفهوم تولید کالایی ساده: برخی مانند موریشیما و کاتا فورس تصور می‌کنند تولید کالایی ساده صرفاً مفهوم یا مدلی است بر ساخته از طرف مارکس و انگلس برای پیوند ارزش‌ها در جلد اول و قیمت‌های تولید در جلد سوم کتاب سرمایه، که فاقد واقعیت تاریخی است. [۲۴]

درحالی که، در آثار مارکس و انگلس و نویسندگان بعدی مکرراً به وجود واقعی مولدین خرد و مستقل و رابطه‌ی آن‌ها با تولید کالایی اشاره شده است

اما بحثی جدی‌تر در این باره، این بود که آیا می‌توان تولید کالایی ساده را به‌عنوان یک شیوه‌ی تولید مستقل در نظر گرفت، یا این شیوه برای بازتولید خود همواره به شیوه‌های تولید مستقلی مانند فئودالیسم، سرمایه‌داری و غیره وابسته است و ویژگی‌هایش را در رابطه با آن‌ها می‌توان تعریف کرد. اغلب مولفین به وابسته‌بودن این شکل تولید باوردارند، [۲۵] چون این شکل برخلاف شیوه‌های مستقل تولید فقط دارای یک طبقه‌ی اجتماعی است، و به‌همین دلیل مازاد تولید به‌شکل منظم اخذ و انباشت نمی‌شود، نیروهای مولده و تقسیم کار اجتماعی رشد نمی‌کنند و دولت با دستگاه بوروکراتیک و نظامی مشخص شکل نمی‌گیرد. اما درعین حال، درپاره‌ای از جوامع این نوع از تولید به تنهایی و یا در کنار اشکال دیگر، ولی از لحاظ کمی مسلط مشاهده می‌شود و از توانایی بازتولید نیز برخوردار است، مانند ایالت‌های شمال آمریکا، پرو، گواتمالا، پاپوا نیوگینه در سده‌های هیجدهم و نوزدهم. [۲۶]

**دهقانان آزاد** - اکنون در پرتو پژوهش‌های تاریخی و تجربی به رابطه‌ی ارزش و تولید کالایی ساده می‌پردازیم: مهم‌ترین دلیل مدافعین انگلس به برقراری مبادله‌ی برابر در جوامع پیش‌سرمایه‌داری وجود به اصطلاح قیمت عادلانه [Just Price] است. این اصطلاح را متفکران کلیسا در قرون وسطی، از جمله توماس اکویناس و آلبرت ماگنوس با الهام از ارسطو و قوانین رم تدوین کردند. این تعریف با در نظر گرفتن جایگاه اجتماعی تولیدکنندگان و سطح معیشتی متناسب با آن، قیمت را در ارتباط با هزینه‌های تولید و کار صرف‌شده تعیین می‌کرد. رونالد میک یکی از پیروان پی‌گیر دیدگاه انگلس در توضیح قیمت عادلانه می‌نویسد: «عناصر تشکیل‌دهنده‌ی قیمت عادلانه در قرون وسطی، اساساً عواملی بودند که در تشکیل هزینه‌ی تولید دخالت داشتند - کار مصرف‌شده بخش قابل ملاحظه‌ای از این هزینه را در بر می‌گرفت، اما قبول خطر و پرداخت پول برای خرید مواد اولیه، هزینه‌ی حمل و نقل و عوامل دیگر نیز در آن سهیم بودند.» [۲۷]

اما جوامع پیش‌سرمایه‌داری برپایه‌ی انواع نابرابری‌ها و امتیازات حقوقی، سیاسی، مذهبی، قومی بنا شده بود و برخلاف نظر میک، قیمت عادلانه نیز با در نظر گرفتن این ملاحظات و تحت تاثیر این نابرابری‌ها تعیین می‌شد. بازارها بیش‌تر محلی بودند و معاملات به‌وسیله‌ی قانون، عرف و سنت تنظیم می‌شدند، نه سازوکارهای ویژه‌ی بازار. محصولات کشاورزی و دامی به‌شدت تحت تاثیر شرایط طبیعی مانند تغییرات آب و هوا و شیوع انواع بیماری‌های انسانی و دامی قرار داشتند. تغییرات غیرقابل پیش‌بینی بارآوری کار یکی از خصیصه‌های ذاتی جوامع پیش‌سرمایه‌داری بود. این عوامل در کنار فقدان وسائل حمل و نقل پیش‌رفته بر نابرابری‌ها و عدم توازن‌های محلی و منطقه‌ای می‌افزود. تحقیقات اندیشمندانی نظیر کلود لوی - استروس، ژرژ باتای و موریس گودلیه در مورد جوامع اولیه نشان می‌دهد که مبادلات اولیه فارغ از محاسبات اقتصادی و تحت تاثیر فرهنگ و

سنت‌های قومی انجام می‌گیرد. [۲۸] کارل پولانی بازارهای آتن [Agora] را نهادهایی سیاسی می‌داند، که در آن‌ها قیمت‌ها به شکل سیاسی تعیین می‌شوند و گردش درچارچوب محدود آن انجام‌پذیر است. [۲۹]

به نظر هیبرت در اروپای قرون وسطی عوامل اجتماعی، اخلاقی و سیاسی در کنار عامل اقتصادی در تعیین قیمت‌ها نقش داشتند. [۳۰] به‌عنوان نمونه، دراسپانیای قرون وسطی، مقامات سیاسی و اداری شهرها قیمت کالاهای متعددی از جمله گوشت، نان، ماهی و شراب را تعیین می‌کردند، و در اواخر قرون وسطی، تولید و تجارت کالاهای اصلی به اخذ جواز از مقامات محلی نیازداشت. در قرن پانزدهم، دولت کاستیل قیمت بیش از دویست نوع کالا را تعیین می‌کرد. بازرگانان محلی مجاز بودند درصد تعیین‌شده‌ای از قیمت را به‌عنوان سود بر آن بیافزایند. [۳۱]

مطالعات آلن کولیکوف نشان می‌دهد که در بازارهای محلی ایالات شمالی آمریکا، قیمت کالاهای مختلف با درنظرگرفتن قانون، سنت و عوامل اقتصادی مختلف تعیین می‌شد و میزان کار مصرف‌شده به‌تنهایی تعیین‌کننده نبود. تحقیقات مایکل مریل درباره‌ی ایالات شمالی در سده‌ی هیجدهم، گواهی می‌دهد که حتی پول به‌عنوان یک ارزش مصرف ویژه و یک وسیله‌ی گذران زندگی (و نه انباشت) عمل می‌کرد و نرخ بهره نه از طریق بازار، بلکه درچارچوب عرف و سنت «نظام وام‌دهی» هم‌جواری‌ها تعیین می‌شد. [۳۲] جالب این‌که در منطقه‌ی نیوانگلند در قرن هیجدهم، کالوینیسم مذهب غالب بود، ولی برخلاف نظر ماکس وبر نقشی ضدسرمایه‌دارانه ایفا می‌کرد. این وضعیت در مرحله‌ی گذار به سرمایه‌داری بین سال‌های ۱۷۸۵ تا ۱۸۰۰ تغییر یافت و بازار در تعیین قیمت‌ها و نرخ بهره نقش موثری پیدا کرد. [۳۳]

**پیشه‌وران و بازرگانان** - پیشه‌وران نیز همانند دهقانان آزاد مالکیت وسایل تولید خود را دراختیارداشتند، اما غالباً شهرنشین بودند و بیش‌تر برای بازار تولید می‌کردند و پیوندشان با اقتصاد طبیعی سست‌تر بود. این وابستگی به بازار اغلب از طریق ایجاد نهادی به‌نام صنف [Guild] جبران می‌شد. در اروپای قرون وسطی، تشکیل اصناف به‌شکل واقعی در قرن سیزدهم آغاز شد. [۳۴] اصناف بیش‌تر در شهرهای بزرگ وجود داشتند و در شهرهای کوچک، یعنی اغلب شهرهای قرون وسطی کمتر مشاهده می‌شدند.

کارکرد اصلی صنف و هم‌چنین مقامات اداره‌ی شهری ایجاد انحصار بود: ۱ - صنف در هر رشته تولیدی از طریق ایجاد انحصار می‌توانست با عرضه‌ی متناسب کالاهای مصرفی و مواد اولیه، وابستگی خود را به بازار جبران کند. بدین منوال، اصناف با تعیین قیمت‌ها و کمیت و کیفیت کالاهای تولیدشده، امکان رقابت میان رشته‌های مختلف تولید را از بین می‌بردند. ۲ - صنف در هر رشته از تولید، تلاش می‌کرد با تعیین زمان کار، شرایط تولید و کیفیت کالاها مساوات را میان اعضای خود برقرارکند. استفاده از هر فن‌آوری جدید ممنوع بود، مگر با موافقت صنف. بدین ترتیب، رقابت در درون هر رشته از تولید غیرممکن می‌شد.

در این رابطه، از بازرگانان نیز باید نام برد که در تعیین قیمت‌ها نقش موثری ایفا می‌کردند. در قرون وسطی، بازرگانان بیش‌تر در تجارت بین مناطق مختلف و تجارت راه دور فعال بودند، هرچند در تجارت محلی نیز دست داشتند. این گروه در حکومت شهرها نفوذ قابل ملاحظه‌ای داشت و می‌توانست از این طریق سیاست‌های اداری شهرها را کنترل کند. به‌باور انگلس، منشاء سود بازرگانان بیش‌تر بهره‌کشی از مصرف‌کنندگان بود تا تولیدکنندگان. یعنی آن‌ها کالا را با قیمتی تقریباً نزدیک به ارزش از تولیدکننده می‌خریدند و با فروش آن به قیمتی گزاف‌تر سودی به‌دست می‌آوردند. اما درواقع این توازن قوا میان طرفین معامله بود، که از طریق چانه‌زنی قیمت نهایی را تعیین می‌کرد. البته میزان نفوذ بر مقامات سیاسی و کلیسا نیز از قبل در تعیین قیمت اولیه موثر بود. در برخی موارد اشراف فئودال و مقامات کلیسا برای ارتقای کیفیت مصرفی و هنری کالاهای ویژه و تجملی قیمت آن‌ها را بیش از حد معمول افزایش می‌دادند.

سیاست شهرها معمولاً بازتابی از منافع بازرگانان بود. مقامات شهر برای حفظ این منافع تلاش می‌کردند با افزایش قیمت فروش از طرف اصناف مقابله کنند. یک‌جا خریدن، پیش‌خریدن و احتکار ممنوع بود. در عین حال، تعیین حداقل قیمت از جانب اصناف نیز مجاز نبود و برای کالاهای اساسی مانند نان، گوشت، شراب و آبجو حداکثر قیمت تعیین می‌شد. سود بازرگانان از معاملات محلی قابل ملاحظه نبود، اما آن‌ها از تجارت راه دور و بین منطقه‌ای سود چشم‌گیری به‌دست می‌آوردند. به‌گمان موريس داب همین سود منشاء ثروت هنگفتی بود که در سده‌های چهاردهم و پانزدهم در دست شمار معدودی از تجار عمده‌فروش انباشت شده بود. [۳۵]

بر اساس نکات بالا، موضوع پیچیده‌تر از آن بود که انگلس مطرح می‌کرد: تولیدکنندگان از کار مصرف‌شده برای تولید کالاها اطلاع دقیقی نداشتند و نمی‌توانستند آن‌ها را به مقدار مساوی با یکدیگر مبادله کنند: «در تمام دوره‌ی اقتصاد طبیعی دهقانی، هیچ مبادله‌ی دیگری به‌جز مبادله‌ای که در آن مقادیر کالاهای مبادله‌شده بیش از پیش بنا به مقدار کار نهفته در آن‌ها سنجیده می‌شد، ممکن نبود.» [۳۶]

اما او برخلاف نظرش به مواردی اشاره می‌کند که آگاهی نسبت به میزان کار مصرف‌شده در کالاها و در نتیجه امکان مبادله‌ی کارهای برابر را مخدوش می‌کرد: پول، مالیات، سرمایه ربایی و تجارت راه دور. شاید دغدغه‌ی پاسخ به کنراد اشمیت و ورنر سمبارت او را از توجه و دقت لازم به میزان تاثیر این موارد بر مبادله‌ی برابر بازمی‌داشت.

میزان مالیات بر محصولات دهقانان آزاد و وابسته از طرف اشراف فئودال تعیین می‌شد. تبدیل مالیات جنسی به مالیات نقدی، دهقانان را مجبور می‌کرد که هنگام فرارسیدن موعد پرداخت، محصول خود را به هر قیمتی (به مراتب کم‌تر از ارزش واقعی آن) به‌فروش برسانند و مالیات را بپردازند. بدرفتاری و سوءاستفاده ماموران مالیاتی در وقایع‌نگاری‌ها و صورت‌جلسه‌های دادگاه‌های قرون وسطی ثبت شده است. [۳۷]

دهقانان در صورت کافی نبودن درآمد حاصل از فروش محصول خود به قرض از سرمایه ربایی روی می آوردند. در سال ۱۴۷۷ در اسپانیا، پادشاه کاتولیک بدون در نظر گرفتن موعظه‌های کلیسا به شورای اوپلا [Avila] فرمان داد به دهقانان اجازه دهد برای پرداخت مالیات از سرمایه ربایی قرض بگیرند. [۳۸] گاهی استفاده‌ی مکرر از وام ربایی می‌توانست به جزئی ثابت از شرایط بازتولید بعضی از دهقانان تبدیل شود. افزون بر این، سرمایه ربایی از پیش‌خرید محصول به‌قیمت نازل و فروش نسیه و قسطی و وسائل معیشت به‌قیمت گزاف نیز بهره‌کشی می‌کرد. این آشکال از بهره‌کشی در قرون وسطی به اموری معمول و متداول تبدیل شده بودند.

در جوامع پیش‌سرمایه‌داری، به‌علت تکامل نیافتگی وسایل حمل و نقل، تجارت راه دور موجب افزایش قابل ملاحظه‌ی قیمت کالاها می‌شد، البته باید مخاطرات راه و سود بازرگانی را نیز در نظر گرفت. به‌عنوان نمونه در اواخر قرون وسطی، یک هکتولتر شراب شیانته در ایتالیا یک فلورن قیمت داشت، اما قیمت آن با حمل از گرو [Greve] به فلورانس بیست و پنج تا چهل درصد افزایش می‌یافت، و با حمل به میلان سه برابر می‌شد. در سال ۱۶۰۰، هزینه‌ی حمل و نقل یک بشکه شراب از وراکروز به مکزیکوسیتی تقریباً معادل با قیمت آن در سویل بود. [۳۹]

در پایان این بخش بهتر است به‌جای جمع‌بندی به دو نکته اشاره کنم: (۱) با توجه به شرایط اجتماعی و اقتصادی جوامع پیش‌سرمایه‌داری، به‌نظر می‌رسد که مبادله کالایی به‌جای تامین برابری، در جهت تنزل وضع زندگی دهقانان مستقل (پیشه‌وران شهری به‌علت وجود اصناف از وضع بهتری برخوردار بودند) تا سطح حداقل معاش لازم عمل می‌کرد، سطحی که برای بازتولید خانوار دهقانی لازم بود و دستیابی به سطحی بالاتر از این، به توان سیاسی این گروه اجتماعی در میدان مبارزه‌ی طبقاتی وابستگی داشت. اما در دوران گذار به سرمایه‌داری، تشدید رقابت در میان تولیدکنندگان مستقل به لایه‌بندی و تفکیک طبقاتی در درون این طبقه انجامید: بسیاری به ورطه‌ی ورشکستگی در غلطیدند و با ازدست‌دادن مالکیت بر وسایل تولید به کارگر مزدبگیر تبدیل شدند و گروهی کوچک توانستند وضع خود را بهبود ببخشند و به صفوف دهقانان ثروتمند بپیوندند.

(۲) در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، تولید و گردش در وحدت دیالکتیکی با یکدیگرند. هر تغییری در فرایند بلاواسطه‌ی تولید (مانند تغییر در بارآوری، در ترکیب ارگانیک سرمایه، در توزیع واحدهای تولید در رشته‌های مختلف و غیره) در فرایند گردش بازتاب می‌یابد. و به‌نوبه‌ی خود هر دگرگونی در فرایند گردش (از قبیل نوسانات عرضه و تقاضا، قیمت و سود) نیز در تولید منعکس خواهد شد. رقابت سرمایه‌داری، چه در درون یک شاخه از تولید و چه در میان شاخه‌های مختلف، میانجی و واسطه‌ی انتقال و تبدیل این تغییرات به یکدیگر است.

اما در آشکال پیش‌سرمایه‌داری این وحدت و هم‌خوانی بین تولید و گردش وجود ندارد. به‌عنوان نمونه در همین تولید کالایی ساده: رقابت در یک رشته، به‌علت کُندی آهنگ تغییرات فنی غالباً به‌واسطه‌ی

حاصل خیز بودن زمین و یا موقعیت مکانی آن (نزدیکی به شهر، جاده، بازار و...) تعیین می‌شود، ولی دست‌یافتن به چنین زمینی برای اکثر دهقانان آزاد کار دشواری است. و درمورد پیشه‌وران علاوه بر موانع مالی، کنترل و مخالفت صنف را نیز نباید از نظر دور داشت. رقابت میان رشته‌های مختلف، در سرمایه‌داری به‌تحرك و جابه‌جایی سرمایه و کار از رشته‌ای به رشته‌ی دیگر نیاز دارد. اما دهقانان آزاد تنها می‌توانند به کشت محصول دیگر یا پرورش احشام و یا برخی فعالیت‌های کارگاهی روی بیاورند و در صورت عدم امکان به کلی دست از تولید کالایی بردارند و به اقتصاد طبیعی و معیشتی باز گردند. [۴۰] و برای پیشه‌وران این انتقال تقریباً غیرممکن است، چون به یک دوره‌ی طولانی بازآموزی و شاگردی نیاز دارد و درعین حال مخالف مقررات صنفی است.

۳) تولید کالایی ساده در شرایط گذار به سرمایه‌داری و در سرمایه‌داری، به تابعیت از قانون ارزش نزدیک می‌شود، یعنی هنگامی که تمام اقلام ورودی و خروجی در واحدهای تولید، به کالا تبدیل شوند (زمانی که مواد خام، اولیه و ابزار تولید به شکل کالا در بازار خریداری شوند و محصول نیز به جای مصرف شخصی، تماماً به شکل کالا و برای فروش در بازار تولید شود). اما به علت دشواری فوق‌العاده‌ی تحرك و جابه‌جایی سرمایه و کار در این شکل تولید، هنوز نمی‌توان از کارکرد کامل قانون ارزش سخن گفت.

### سخن پایانی

دیدگاه انگلس درباره‌ی وجود قانون ارزش در مناسبات پیش سرمایه‌داری شباهت قابل توجهی با نظرات آدام اسمیت دارد. اسمیت در اثر مشهور خود «ثروت ملل» کار را به عنوان معیار واقعی ارزش مبادله‌ی تمام کالاها معرفی می‌کند، و این رابطه را به‌ویژه برای مبادلات اولیه معتبر می‌داند: «به نظر می‌رسد، در آن شرایط ابتدایی و عاری از تمدن اجتماعی که پیش از انباشت ثروت و تملک زمین وجود داشت، نسبت بین مقادیر کار لازم برای کسب نیازمندی‌های گوناگون تنها امکان وجود نظم و قاعده برای مبادله‌ی آن‌ها با یکدیگر بود.» [۴۱]

او به این معضل که چگونه کارهای مختلف به میزان برابر با یکدیگر مبادله می‌شوند آگاهی داشت، اما تصویری کرد طرفین معامله از طریق چانه‌زنی و توافق به یک برابری تقریبی دست می‌یابند: «اما مبادله نه با معیاری دقیق، بلکه از طریق چانه‌زنی و توافق در بازار تنظیم می‌شود. طبق نوعی برابری تقریبی، که هرچند دقیق نیست، ولی برای انجام کسب و کار زندگی روزمره کافی است.» [۴۲]

این جملات را با گفته‌های انگلس درباره‌ی مراحل ابتدایی تولید کالایی، چانه‌زنی و حدس و گمان‌های کورمال کورمال در مقاله‌ی مورد بحث مقایسه کنید: «هرقدر مردم به مراحل اولیه‌ی تولید کالایی نزدیک‌تر باشند – مثل روس‌ها و شرقی‌ها – و حتی امروزه نیز، وقت بیش‌تری صرف می‌کنند تا از طریق چانه‌زدن‌های مستمر و سرسختانه، زمان کار صرف‌شده در محصول خود را به‌طور کامل جبران کنند.» [۴۳]

البته اسمیت مبادله بر پایه‌ی مقدار کار لازم را صرفاً در جوامع پیش‌سرمایه‌داری معتبر می‌دانست و تصور می‌کرد که با شکل‌گیری انباشت سرمایه و مالکیت خصوصی بر زمین، سود و اجاره زمین نیز در تکوین ارزش دخالت می‌کنند. بدیهی است که انگلس درباره‌ی سرمایه‌داری نظری کاملاً متفاوت داشت، اغلب نظرات مارکس را در این مورد می‌شناخت و آن‌ها را باور داشت، او ویراستار جلد‌های دوم و سوم سرمایه بود. اما شباهت‌های فوق نیز تصادفی نیستند و برخی قرابت‌های نظری را نشان می‌دهند. [۴۴]

تاکنون مارکس پژوهان متعددی به این موضوع اشاره کرده‌اند که مارکس و انگلس در آثار دوره‌ی اول زندگی خود و پیش از مطالعه‌ی جدی در زمینه‌ی اقتصاد سیاسی، تحت تاثیر آدام اسمیت و دیوید ریکاردو قرار داشتند و رگه‌هایی از این تاثیر را در آثار این دوره می‌توان مشاهده کرد. برای رابرت برنر این تاثیرپذیری صرفاً از زاویه‌ی بحث گذار به سرمایه‌داری مطرح است. به‌باور او مارکس در بیانیه‌ی کمونیست، فقر فلسفه و به‌ویژه *ایدئولوژی آلمانی*، به‌مساله گذار به سرمایه‌داری نگاهی از نوع اسمیت دارد. به‌نظر اسمیت، سرمایه‌داری نتیجه‌ی گسترش و تکامل مبادله و تجارت است (به‌اصطلاح مدل تجاری‌شدن «Commercialisation Model»). به‌بیان ساده، گسترش مبادله موجب تقسیم کار می‌شود، تقسیم کار به‌نوبه خود به‌جدایی صنعت از کشاورزی و شهر از روستا می‌انجامد، مبادله بین شهر و روستا به‌تقسیم کار بیش‌تر، تخصص بیش‌تر، افزایش بارآوری، رشد اقتصادی و راهی که اگر با یک مانع سیاسی مانند فئودالیسم روبرو نشود، مستقیم و پیوسته به سرمایه‌داری ختم خواهد شد.

البته نظر برنر کاملاً قانع‌کننده نیست، اما باید اذعان کرد که در آثار این دوره نشانه‌هایی از دیدگاه اسمیت وجود دارد: بیانیه‌ی کمونیست بیش‌تر تحت تاثیر افکار اسمیت قرار داشت، در *ایدئولوژی آلمانی* اثر مشترک مارکس و انگلس، می‌توان رد پای نظرات اسمیت را مشاهده کرد: در بحث نقش تجارت در افزایش تقسیم کار، و همچنین انحلال مناسبات فئودالی و شکل‌گیری مناسبات بورژوایی در بطن جامعه‌ی گذشته تحت تاثیر تجارت جهانی (مشابهت این نگاه با موضع سوئیزی در بحث او با موریس داب درباره‌ی گذار شایان توجه است). در فقر فلسفه نیز نشانه‌هایی مشاهده می‌شود.

برنر معتقد است که مارکس بعد از مطالعات گسترده در اقتصاد سیاسی، که به‌نگارش *گروندریسه* و سرمایه منجر شد، نگاه عمیق‌تری نسبت به گذار به سرمایه‌داری به‌دست آورد. او برخلاف آدام اسمیت، سرمایه‌داری را دیگر نتیجه‌ی تکامل پیوسته‌ی تجارت و گردش کالایی نمی‌دید، بلکه آن را هم‌چون برآیند دگرگونی عوامل مختلف اجتماعی/اقتصادی و طبقاتی/سیاسی می‌انگاشت که درواقع محصول گسست در روند تکامل تاریخی گردش و تحولی نوین در شیوه‌ی تولید به‌شمار می‌آید. به‌نظر مارکس، اسمیت از دریچه‌ی سرمایه‌داری به تاریخ گذشته می‌نگرد و مناسبات سرمایه‌داری را هم‌چون شکوفایی امکانات نهفته‌ی مبادله در شرایط پیش از تاریخ می‌پندارد: «آنچه را که اسمیت، به‌شیوه‌ی اصیل قرن هجدهمی، به‌عنوان دوره‌ی پیشاتاریخ، دوره‌ای مقدم بر تاریخ می‌پندارد، خود بیش‌تر محصول تاریخ است.» [۴۵]

از نگاه انگلس همان حلقه‌های واسط و میانجی که در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری بر مشاهده‌پذیری ارزش سایه می‌اندازند، در مراحل تاریخی تکامل تولید کالایی ساده نیز با همان نظم و ترتیب ظاهر می‌شوند. همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، او به سومبارت توصیه می‌کرد به بازنمایی تاریخی حلقه‌های واسطی بپردازد که ارزش بلاواسطه واقعی را به ارزش محصولات سرمایه‌داری بدل می‌کنند: «من فکر نمی‌کنم نشان‌دادن این حلقه‌های واسط برای شما دشواری ویژه‌ای ایجاد کند. حلقه‌های واسطی که ارزش بلاواسطه واقعی را به ارزش محصولات سرمایه‌داری، که اساسا پوشیده و پنهان است، بدل می‌کنند... یک بازنمایی تاریخی واقعی از این فرایند.»

بدین منوال، بازنمایی تاریخی مراحل تکامل مبادله و تولید کالایی ساده با بازنمایی منطقی سرمایه‌داری وحدت می‌یابد. اما برخلاف نظر او، سرمایه‌داری محصول تکامل تدریجی و پیوسته‌ی مبادله و گردش و سپس سلطه‌ی آن بر تولید نیست، سرمایه‌داری شیوه‌ی تولید معینی است که، در اثر عوامل مختلف و در شرایط ویژه‌ی تاریخی شکل گرفته است، و مناسبات و قوانین درونی آن بازنمایی منطقی‌اش را تعیین می‌کنند. و هرچند ممکن است بازنمایی منطقی سرمایه‌داری در مقاطعی با بازنمایی تاریخی مبادله شباهت ظاهری داشته باشد (مانند حرکت از کالا به پول و از پول به سرمایه)، اما این دو در اساس با یکدیگر تفاوت دارند. بازنمایی منطقی بیانگر کلیتی است ارگانیک که لحظات و اجزاء آن در ارتباطی درونی، ضروری و هم‌زمان با یکدیگر قرار دارند، ولی بازنمایی تاریخی مبادله نشان‌دهنده‌ی لحظاتی است پراکنده در طول تاریخ، که هر یک در چارچوب و سلطه‌ی کلیت‌های متفاوتی عمل می‌کنند.

## یادداشت‌ها:

[۱] Marx, Engels Werke. Bd. ۳۹, S. ۴۸۱.

[۲] سرمایه، مجلد سوم، حسن مرتضوی، ص ۸۹۰.

[۳] MEW, Bd. ۳۹, S. ۴۲۹. کتاب سومبارت در سال ۱۹۰۲ تحت عنوان «سرمایه‌داری مدرن» انتشار یافت، اما در آن اثری از مطالعه‌ای که انگلس پیشنهاد کرده بود نمی‌یابیم.

[۴] تولید کالایی ساده، تولیدی است متکی بر مولدین مستقلی که مالک وسایل تولید خویش‌اند (دهقانان مستقل و پیشه‌وران) و از کار افراد خانواده یا چند شاگرد (رابطه‌ی استاد و شاگردی در مورد پیشه‌وران) استفاده می‌برند.

[۵] منبع شماره ۲، ص ۸۹۴.

[۶] همان جا.

[۷] منبع شماره ۲، ص ۸۹۲.

[۸، ۹] همان منبع، ص ۸۹۳ - ۸۹۲.

[۱۰] همان منبع، ص ۸۹۰.

[۱۱] سرمایه، مجلد سوم، حسن مرتضوی، ص ۳۰۷.

[۱۲] Theories of Surplus-Value, part ۲, ۱۹۶۸, Progress Publishers, p. ۵۰۱.

و MEW, Bd ۲۶, Teil ۲, S. ۵۰۲.

برگرفته از:

Marx Myths and Legends. Christopher J. Arthur.

[۱۳] سرمایه، مجلد اول، صص ۸۱۷، ۸۲۰، ۸۲۱.

[۱۴] Diquattro, Arthur. ۲۰۰۷ "The Labour Theory of Value and Simple

Commodity Productuin ". Science and Society ,Vol .۷۱, No.۴, p ۴۵۵-۴۸۳.

[۱۵] سرمایه، مجلد سوم، ص ۲۳۳-۲۳۲ و مقاله انگلس در پیوست مجلد سوم، ص ۸۹۱.

[۱۶] پیش گفتار ویراست اول، ص ۳۰: «من در این اثر شیوهی تولید سرمایه‌داری، مناسبات تولید و شکل‌های

مبادله‌ی متناسب با آن را مطالعه می‌کنم.»

[۱۷] پیش گفتار ویراست اول، ص ۳۰ و ابتدای فصل اول، ص ۶۵.

[۱۸] MEGA II. Bd ۲ . ۱۹۸۰, S. ۱۷-۹.

[۱۹] هانس گئورگ بکه‌هاوس معتقد است مارکس برای جلوگیری از یکی پنداشتن دو اصطلاح «گردش ساده

کالایی» و «تولید کالایی ساده»، اصطلاح دوم را به کار نمی‌برد:

Hans-Georg Backhaus, Materialien zur Rekonstruktion der Marxschen

Werttheorie, Frankfurt ۱۹۸۱, S. ۹۱.

[۲۰] مارکس به صراحت در چارچوب گردش ساده کالایی به استنتاج سرمایه از پول می‌پردازد.

[۲۱] Theories of Surplus Value , Part III , S. ۷۴.

[۲۲] سرمایه، جلد اول، ص ۹۰.

[۲۳] گروندریسه، جلد اول، باقر پرهام، احمد تدین، ص ۳۱.

[۲۴] Morishima, Michio and George Catephores ۱۹۷۵, „Is There an  
“Historical Transformation Problem?” The Economic Journal, ۸۵, P. ۳۰۹-  
۳۲۸.

[۲۵] Laibman, D. ۱۹۸۴. „Modes of Production and Theories of Transition.“  
Science and Society ۴۸,۳.

Hilton, R. ۱۹۸۵. 'Medieval Market Towns and Simple Commodity Production',  
Past and Present. no. ۱۰۹.

Friedmann, H. ۱۹۷۸. 'Simple Commodity Production and Wage Labour in the American  
Plains', Journal of Peasant Studies ۶,۱.

Chevalier, J. ۱۹۸۳. 'There is Nothing Simple about Simple Commodity  
Production', Journal of Peasant Studies ۱۰,۴.

[۲۶] منبع شماره ۱۴ و:

Brass, T. ۱۹۸۶. 'The Elementary Structures of Kinship'. Social Analysis, no ۲۰.

Smith, Carol A. ۱۹۸۶. Reconstructing The Elements of Petty Commodity  
Production. Social Analysis, no ۲۰.

Thompson, H. ۱۹۸۷. 'Theorizing Simple Commodity Production in Papua  
New Guinea. Journal of Contemporary Asia. ۱۷,۴.

[۲۷] Meek, R. ۱۹۷۳. Studies in the Labour Theory of Value. P. ۱۲.

[۲۸] Claude Levi-Strauss, Traurige Tropen, ۱۹۷۸.

Georges Bataille, Die Aufhebung der Ökonomie, ۱۹۷۵.

Godelier, Maurice. ۱۹۹۹. Das Rätsel der Gabe , ۱۹۹۹.

[۲۹] به نقل از:

Brentel, Helmut. ۱۹۸۹. Soziale Form und ökonomisches Objekt. S. ۳۹۷.

[۳۰] Hibbert, A.B. "The Economic Policies of Towns". In The Cambridge Economic History of Europe, Vol. III ۱۹۶۳.

[۳۱] Colombo, Octavio. „Simple Commodity Production and Value Theory in Late Feudalism". In Studies on Pre-Capitalist Modes of Production. ۲۰۱۵. Brill.

[۳۲] Kulikoff, Allan. ۱۹۹۲. The Agrarian Origin of American Capitalism P. ۲۰۲-۲۱۲.

به نقل از منبع شماره ۱۴:

Merrill, Michael. ۱۹۷۷. "Cash Is Good to Eat." Radical History Review, Vol. ۴, P. ۴۲-۷۱.

[۳۳] Rothenberg, W.B. ۱۹۹۲. From Market Places to a Market Economy.

[۳۴] Milonakis, Dimitris ۱۹۹۵. „Commodity Production and Price Formation Before Capitalism" The Journal of Peasant Studies, Vol. ۲۲, No. ۲, P. ۳۲۷-۳۵۵.

[۳۵] همان منبع، ص ۳۳۹ و ۳۴۳.

[۳۶] سرمایه، جلد سوم، ص ۸۹۲.

[۳۷] Spufford, Peter. ۱۹۸۸. Money and its Use in Medieval Europe.

و منبع شماره ۳۱ از اکتاویو کلمبو.

[۳۸] به نقل از منبع شماره ۳۱.

[۳۹] Braudel, Fernand. ۱۹۸۲. Civilization & Capitalism, Vol II, P. ۱۶۸.

[۴۰] Postan, M.M. ۱۹۷۵. The Medieval Economy and Society, P. ۲۵۸-۲۶۰.

و منبع شماره ۳۱، ص ۲۵۸.

[۴۱] Smith, Adam ۲۰۰۷. *Wealth of Nations*, P. ۴۱.

[۴۲] منبع شماره ۴۱، ص ۲۹.

[۴۳] سرمایه، جلد سوم، ص ۸۹۳.

[۴۴] مطالعه‌ی مقاله‌ی اکتاویو کلمبو توجه من را به شباهت نظری بین اسمیت و انگلس جلب کرد. منبع شماره ۳۱.

[۴۵] Marx, K. ۱۹۷۳. *Grundrisse*. translated by Martin Nicolaus. P. ۱۵۶.